

## پیام شورای عالی اتحاد شوروی به مردم آن کشور

نیروی خود را یکی کنند.  
شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی با درک کامل تمایل زحمتکشان در جهت از میان برداشتن هرچه قاطعانه تر موانع بوروکراتیک بر سر راه ایجاد شرایط نوین کار و زندگی برای همه و هریک از زحمتکشان جامعه، از خواست های قانونی بتیبه در ص ۲

رویدادهای اخیر، اعتصاب ها، تعطیل کار و درگیری های ملی که گاه در این و گاه در آن منطقه بروز می کند، نشان می دهند که دگرگونی سازی در کشور ما دوره ای حاد و دشوار را از سر می گذرانند. وضع موجود بگونه ای است که از همه نیروهای هوادار اصلاحات بنیادین اقتصادی، دمکراسی و علنیت میطلبد تا تمام

# نامه مردم

ازگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۲۲۰ دوره هفتم سال ششم  
پنجمین شماره ۱۰ مرداد ماه ۱۳۶۸

## یادواره رفیق شهید

### احمد حیدری زاد مطلق :

۱۷ یار شکنجه و بازجویی و سپس ...

در ص ۴

## خوش بینی بیجا

باتوجه به وضعیت جدیدی که پس از مرگ خمینی پیش آمده صف بندی ها شکل نوینی می گیرد. در ادامه روند کنده شدن از پیکر حاکمیت که عمدتاً با بیورش به جریان مهدی هاشمی و متعاقب آن برکناری منتظری از جانشینی خمینی آشکار شد، اکنون شاهد مظاهر جدیدی از تفرقه در پیرامون حاکمیت هستیم. شورش شرع پسند، نماینده کرج در برابر عملکردهای حاکمیت و قدرت طلبی سران رژیم شکلی نمونه وار از واقعیت مورد اشاره است. هم اکنون هزاران "شرع پسند" و "مهدی هاشمی" در مجلس، سپاه، ارتش و در نهادهای گوناگون دارند پای خود را از دایره پیرامون حاکمیت بیرون می کشند و همه اینان هواداران و همراهانی در درون جامعه دارند که کم شمار نیستند. از سوی دیگر گروهی که حاضر نیستند صحنه را برای رقبا خالی بگذارند حالا شمشیرها را از رو بسته اند. مخالفت علنی با دادن برخی اختیارات به "رهبر" و رئیس جمهور آینده با هدف جلوگیری از خودکامگی و تقسیم قدرت و تحقق نسبی این خواستها در برخی اصول بازنگری شده قانون اساسی بیاتر آن است که در نبود حلقه مفقوده ای بنام خمینی، هیچ حلقه دیگری نمی تواند جای او را بگیرد و وحدت موقت را تداوم بخشد. روزنامه "اطلاعات" در سرمقاله خود ضمن اعتراف به جای خالی خمینی در رای حاکمیت، می خواهد القاء کند که گویا مقام و قدرت او به "راس نظام اداری و اجرایی و مدیریت مستقیم کشور" تفویض شده و برای رژیم جایی از تکرانی

احمد خمینی در دیدار با گروهی از مردم گفت: "... تصورات و تحلیل های آنان که می پنداشتند بعد از امام ایران ایرانستان می شود نقش بر آب شد". این گفته که خامی گوینده را می رساند، پیش از هرنوع برداشتی از آن یادآور سخنی از محمدرضا پهلوی است که گویا مخالفان رژیم می خواهند ایران را به "ایرانستان" تبدیل کنند و ... اما هدف احمد خمینی از بیان جمله فوق این است که گویا حاکمیت ج.ا. با وحدت موقتی که به آن دست یافته (و البته از هم اکنون در حال فروریزی است) احساس خطری نمی کند و با آن که مرگ خمینی ضربه کم رنگی به آن زده، قادر است که بر سرپا بایستد، زیرا مردم "پشتیبان" آنند. احمد خمینی غافل است که نمایش سوگواری ها و "بیعت" ها و انتخابات و غیره پایان خواهد یافت، اما خواستهای برآورده نشده مردم بجای خود باقی است.

برخوردهای ظاهرا خوشبینانه به امروز و آینده تنها محدود به فرزند خمینی نمی شود، بلکه تقریباً همه سران، مسئولان و دست اندرکاران رژیم در سخنان خود به مناسبت های گوناگون اظهار خوشبینی می کنند. اما این خوشبینی ها و خوشگویی ها پوششی است بر واقعیت های تلخی که پیرامون خمینی جرات اعتراف به آنها را ندارند. علاوه بر نارضایی عمومی و رویگردانی سریع توده ها از حاکمیت به دلایل گوناگون، نیروهای تشکیل دهنده حکومت و پیرامون آن خود در حال تجزیه شدن هستند. اینک

## آیا خواهیم توانست یکی از هزاران عموی کورش ها و آرش ها باشیم؟

روحیه رزمنده اش را از دست نداده بود. با اینکه نسبتاً جوان بود، ولی از احترام ویژه ای در بین هم پند هایش برخوردار بود. با هزار سختی آدرس خانه اش را یافتیم. مادرش در را برویم باز کرد. بی آنکه مرا از پیش بشناسد یا حتی امروز مرا بیاد بیاورد، با چهره ای صمیمی و مغموم مرا پذیرا شد. از کامبیز پرسیدیم:

سکی ازدواج کرد؟

باتاثری بی کران پاسخ داد:

بتیبه در ص ۶

وقتی خبر فاجعه ملی کشتار جمعی زندانیان سیاسی را شنیدیم و خواندم. بسیاری نامهای آشنا را در بین آنان یافتیم. به نام کامبیز کلهر پور (پیر و بیانیه ۱۶ آذر) که رسیدم بیکه خوردم. بعد از برادرش "کورش" که در سال ۶۰ بازداشت و اعدام گردید، او تنها پسر خانواده بود. او را از دور می شناختم. قهرمانی او در زندان زبانزد بود. در زیر شکنجه های وحشیانه رژیم، یک دست و یک پایش دچار ضایعه جدی شده بود. ولی هیچگاه

رفیقی خاطراتی درباره تثنی چند از شهدای فاجعه ملی، شهدایی که گرایشهای سیاسی و تعلق سازمانی گوناگونی دارند، برای ما ارسال داشته و خواستار چاپ آنها شده است. ما نیز پیاس گرامیداشت یاد این فرزندان شایسته و پاکباز خلق، این خاطرات را منتشر می سازیم.

## ماراه پرافتخار شهیدان نوده ای را ادامه خواهیم داد!

## پیام شورای عالی \* \* \*

آنان جانبداری می‌کنند.

شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی با درک تمام ابعاد مسئولیت خود در پیشگاه خلق، دولت را موظف می‌کند تا هم‌اکنون و بیدرتک برای حل فوری‌ترین مسائل چون خواربار، حمل و نقل، بازرگانی، بهداشت، ساختمان بناهای مسکونی در شهرها و روستاها، دستمزد و شرایط استراحت و مرخصی توجه خود را معطوف دارد.

شورای عالی اتحاد شوروی تعهد می‌کند که در جریان اجلاس‌های جاری و پاپیژه شورای عالی قوانینی به تصویب برساند که استقلال و خودگردانی کامل کلکتیوهای کار، حق اداره موسسات و بهره‌وری از نتایج کار خود، واگذاری عملی زمین به دهقانان و حسابرسی اقتصادی جمهوری‌ها را تأمین خواهند کرد و شرایط لازم را برای انتخاب دموکراتیک نمایندگان خلق در ارگان‌های محلی حاکمیت در سطح جمهوری‌ها و دفاع از حقوق و آزادی هر شهروندی فراهم آورند. قوانینی درباره مالکیت، زمین و بهره‌برداری از آن، اجاره و مناسبات اجاره‌ای، درباره موسسات، اصول عمومی مدیریت، عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی در جمهوری‌ها، اصول عمومی خودگردانی محلی و اقتصاد محلی، آزادی وجدان، اخبار و مطبوعات و ... از آن جمله‌اند.

شورای عالی، پیش‌کشیدن موعد انتخابات شورای عالی محلی و برگزاری واقعا دموکراتیک آنها، تقویت کار رهبری، ادامه قاطعانه سیاست پاکسازی دستگاه دولتی از کارکنان بی‌کفایت و غیر متخصص، محدود کردن دستگاه اداری و محو همه امتیازات غیرعادلانه را مفید و سودمند می‌شمارد.

ما می‌توانیم عمل کنیم و قاطعانه و هدفمند عمل خواهیم کرد. اما تنها زمانی موفق خواهیم شد که از پشتیبانی شما و شرکت فعال طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران و همه حرکت‌های اجتماعی در تحقق اصلاحات سیاسی و اقتصادی، دموکراتیزه کردن رهبری در همه سطوح و حل و فصل عملی مسائل مبهم پیشرفت‌مان برخوردار باشیم.

روشن است که ایجاد دگرگونی بنیادی در ساختار اقتصادی جامعه و همه گستره‌های زندگی مردم نیاز به زمان و کار جدی و شرافتمندانه دارد. در آئینه نزدیک قانونی برای حل و فصل درگیری‌ها در محیط کار و در سطح جامعه بررسی خواهد شد و تدابیری جهت تحکیم تضمین‌های لازم برای محافظت از انسان در برابر بوروکراتیسم و خودسری اتخاذ خواهد گردید. حرکات اعتصابی و درگیری‌های ملی در نواحی مختلف به این امر کمک نمی‌کند و حتی می‌تواند در بسیاری از رشته‌های اقتصاد ملی واکنش‌های زنجیره‌ای ایجاد کند، بحران اقتصادی را شدت بخشد، حل آن مسائلی را که این اعتصاب‌ها بخاطر آن‌ها براه می‌افتد به تاخیر اندازد و دگرگون‌سازی را بطور جدی متوقف کند. درست زمانی که دولت اتحاد جماهیر شوروی، براساس رهنمود شورای عالی در



## خوشایام بی‌خبری...

روزنامه "کیهان" به نقل از معاون سیاسی - اداری استانداری چهارمحال خبر داد که یک روستای سی خانواری به نام "هوفل پلنگی" در نقاط صعب‌العبور کوهستانی بخش اردل چهارمحال کشف شده است، که ساکنین آن "بدور از هرگونه مظاهر اولیه تمدن" به سر می‌برند و "از تحولات معاصر کشور بکلی بی‌خبر" مانده‌اند. در ادامه خبر گفته می‌شود که "اهالی این روستا از دیدن چند تن از مسئولان و ماموران اعزامی استانداری به همراه اتومبیل‌هایشان وحشت زده شده، و هر کدام از ترس به طرفی می‌دویدند".

بر خلاف آنچه در خبر گفته شده، بعید به نظر می‌رسد که علت فرار اهالی روستا صرفاً "مشاهده" اتومبیل بوده باشد. به طرز غالب آنان از مشاهده "قبایقه"، "نورانی" برادران مکتبی آن چنان وحشت زده شده‌اند که به کوه‌های اطراف پناه برده‌اند. و این همان کاری است که اهالی متدین شهرها نیز انجام می‌دهند. یعنی به محض پیدا شدن سروکله "برادران درجایی، هریک از سوئی متواری

می‌شوند. از ایروست که انصافاً باید به اهالی تکون بخت این روستا به خاطر فرارشان حق داد.

از طرفی معاون استانداری چهارمحال گفته است که مردم روستای هوفل پلنگی از مسائل انقلاب اسلامی هیچ نمی‌دانند و خبر ندارند که در ایران نظام جمهوری اسلامی استقرار یافته است. صاف و ساده باید گفت خوش به حالشان. چون اگر خبر داشتند احتمالاً از روستای ۲۰ خانواری آنها بیشتر از چند خانوار برجای نمانده بود و بقیه یا در چببه‌های "نبرد نور و ظلمت" کشته و مجروح و معلول و مفقود ... شده بودند و یا اینکه به جرم محاربه با نظام و "جاسوسی برای شرق و غرب" (مثلاً دادن اطلاعات درباره تعداد دام و دد ساکن کوه‌های منطقه به استخبار جهانی) به دار مجازات آویخته شده بودند. بیچاره اهالی این روستا که تا کنون فارغ‌بال و آسوده و با زمزمه "جویبارها به خواب می‌رفتند، اما پس از این ناگزیرند به عوض آن نغمه‌های روح‌بخش به مزخرفات خامنه‌ای و رفسنجانی و اذتاب محلی‌شان گوش فرا دهند، زنانشان تا فرق سر در سترک حجاب فرو روند و احتمالاً برای بیعت با خامنه‌ای با پای پیاده راهی تهران شوند.

از سوی دیگر تصور اینکه با کشف روستای مزبور، مردم آن در آینده چون اهالی دیگر شهرها و روستاها خواهند زیست، خیال خامی بیش نیست. احتمال قویتر آنست که در سایه "نظام حیات بخش جمهوری اسلامی به زودی اهالی شهرها به شیوه" مرزبیه اهالی "هوفل پلنگی" به زندگی بپردازند.

## در نخستین روزهای پس از مرگ خمینی

نزدیکانش برای اجتناب از درگیری محل را ترک می‌کنند.

\* در روزهای عزاداری برای خمینی، تهران شاهد انواع اوشاگرایی‌های مشتکی از طرفداران رژیم بود. مثلاً در روز ششم مرگ خمینی، در میدان توحید، یک وانت پارپر از سپاهپوش از سمت شمال به جنوب در حرکت بود. مردی که در درون یک پیکان بغل دست راننده نشسته بود با مشاهده این منظره گویا له‌خندی می‌زند. یک مرتبه (۱-۱) نفر از وانت پیاده می‌شوند و مسافر پیکان را پایین کشیده و شروع به کتک زدن او می‌کنند. زن و بچه مرد از مشاهده این وضع به وحشت افتاده، بی اختیار فریاد می‌کشیدند. مهاجمان می‌خواستند مرد را بدلیل له‌خند زدنش تکه تکه کنند. منتها مردم به دادرسی رسیدند و او را از چنگ ضاربانش نجات دادند و سوار پیکان کردند و به راننده گفتند حرکت کن. ابتدا اوپاشان، جلوی پیکان ایستادند و اجازه حرکت ندادند، ولی مردم آنها را کنار کشیدند و راه حرکت ماشین را باز کردند.

\* در افکار عمومی کشورهای "جهان سوم"، معمولاً برای بی‌حیثیت کردن سیاستمداران و یا رژیم‌های حاکم، ابتدا با طنزهای گزنده که دهان به دهان می‌گردد، مبارزه شروع می‌شود. پس از مرگ خمینی که رژیم با تمام امکانات خود تلاش می‌کند او را مقدس و مطهر و پاک از هر گناه چلوه دهد، مردم نیز با طنزهای خود به جنگ دشمن برخاسته‌اند. اگرچه بعضی از این طنزها مؤدبهانه نیست، ولی آنچه هست نشان می‌دهد که مردم نمی‌خواهند زیر بار تبلیغات رژیم بپرند.

\* پدنهال مرگ خمینی، مصاحبه مطبوعاتی هاشمی رفسنجانی تا خبرتکاران داخلی و خارجی که در آن رفسنجانی به پاچهره "یک آدم عزادار ظاهر شد و بویژه آنکه این مصاحبه با شوخی او با خبرتکاران زن توأم بود، اعتراض بسیاری از حزب‌اللهی‌های متعصب را برانگیخت. به‌ویژه آنها علناً در محفل گوناگون اجتماعی رفسنجانی راه پاد انتقاد گرفتند. پدنهال آن رفسنجانی در شب هفت خمینی با صحنه‌سازی به گریه و زاری پرداخت و از خمینی تجلیل بعمل آورد.

\* گفته می‌شود روز شنبه که معطوبه فخر خمینی برای پاره‌ای عملیات آماده‌سازی برای برگزاری مراسم شب هفت، تعطیل اعلام شده بود، آیت‌الله منتظری به همراه شماری از نزدیکانش برای فاتحه‌خوانی بر سر قبر خمینی می‌آید. ولی با برخورد بد و توهین آمیزی و در مواردی بسیار زنده "پاسداران حاضر که محافظان "بیت خمینی" بودند، مواجه می‌شوند. چون احتمال درگیری و کتک‌کاری بین پاسداران و همراهان آیت‌الله منتظری و حتی ضرب و شتم خود او می‌رفته، منتظری و

حال تهیه امکانات - یک و نیم میلیارد روبل - برای بالا بردن مدد معاش و حقوق بازنشستگی افراد کم‌درآمد است، زیان وارده در اثر اعتصاب‌ها سرب‌به‌صدها میلیون روبل می‌زند. نمایندگان خلق اتحاد جماهیر شوروی، در این لحظات دشوار و سرنوشت‌ساز از شما انتخاب کنندگان خویش و از هر انسان شوروی انتظار نظم، کار مفید و پشتیبانی دارند.

## در درون سپاهچالها چه گذشت؟

در درون سپاهچالهای رژیم حوادث بسیار هولناکی رخ داد. هر چند حکام و افسران جمهوری اسلامی باتمام توان تلاش می‌ورزند که واقعیت این حوادث پنهان نگه داشته شود، ولی هر از چندی یک بار، به شکلی از اشکال، گاه از دژخیمان و شکنجه‌گران و ایستگان به رژیم و گاه از زبان قربانیان سیاست ترور و خفقان و شکنجه، گوشه‌هایی از آنچه که در درون سپاهچالها گذشته است، افشا می‌گردد و دست‌خوشین جنایتکاران بیش از پیش برای مردم ایران باز می‌شود. در زیر نظر خوانندگان را به برخی اخبار و گزارشهای رسیده درباره زندانها و زندانیان سیاسی از جمله و بویژه توده ایها جلب می‌کنیم:

\* پس از بورش گسترده رژیم به حزب و دستگیریهای سالهای ۶۱ و ۶۲، رژیم با اعمال انواع شکنجه‌های جسمی و روحی و بکار بستن ترفندهای گوناگون از جمله به روی صحنه آوردن شوهای تلویزیونی، بر آن بود که دیگر موفق شده است روحیه رفقا را درهم بشکند. ولی زمان ثابت کرد که "سحر و افسون" شکنجه و شلاق در برابر ایمان پولادین فرزندان خلق باطل می‌گردد. روحیه رفقا خیلی خوب بود، هر چند که عده‌ای "رفیق نیمه راه" هم پیدا می‌شوند. در مجموع، روحیه عالی و عشق و ایمان بالا به راه زحمتکش، تعیین کننده بود.

رفتار زندانیان، بازجویان، دستگیر کنندگان و خلاصه تمام جانبان و جلدان رژیم یکسان نبود. هیچ برخورد مشخصی نداشتند. رفقا نیز در برخورد با آنان روشهای مختلفی را در پیش می‌گرفتند: عده‌ای کاملاً تند و عده‌ای نرم تر... بچه‌ها باتوجه به تجربه و توان انقلابی خود، برخوردهای متفاوتی داشتند.

به گفته یک زندانی از مرگ رسته، بازچوها به شدت بی‌منطق بودند و بازجویی‌ها در فضای به شدت وحشیانه‌ای انجام می‌گرفت. در این میان، اگر زندانی‌ای به بازجو با درشتی سخن می‌گفت، چنان بلایی سر او می‌آوردند که به قول معروف آن سرش ناپیدا. جرم دروغ گفتن از درشت حرف زدن کمتر بود و هست. رفیقی که موقع کتک خوردن به بازجو گفته بود "اگر دستهایم باز بود، حالیت می‌کردم"، وقتی بعد از ۵ روز به هوش آمد حتی یک دنده سالم نداشت. از استئناها گذشته، می‌توان گفت که شیرترین، کثیف ترین و ناآگاه ترین اشخاصی که بتوان پیدا کرد، به عنوان زندانبان در اوین و گورهدشت سرگرم "خدمت" هستند.

جز اقلیت بسیار کوچکی، بقیه رفقا یک لحظه از یاد حزب غافل نبودند. آنان که جسورتر و شجاع تر بودند، عملاً این شیفتگی را نشان می‌دادند. این عده از رفقا برای نشان دادن درجه اخلاص خود نسبت به حزب، از هیچ فداکاری ابا نداشتند و برای بالا بردن روحیه رژیم سایر رفقا و همبندان خود حتی در دشوارترین شرایط یک لحظه نیز از پای

نخستند. تلاش سازمانگرا "رفیق شهید انوشه" و یارانش در "زندان گورهدشت"، یکی و تنها یکی از جلوه‌های گوناگون نمایش روحیه قهرمانانه توده ایها در زندانهای جهنمی رژیم بود. رفیق انوشه، پیش از فاجعه کشتار همگانی، در داخل بند به هتنام دستنویس کردن اسناد پلنوم دیماه - که بطریقی به داخل زندان راه یافته بود - ناگهان توسط چلادی غافلگیر می‌شود. رفیق ابتدا خود را جمع و جور می‌کند. چلاد از او می‌پرسد، چه می‌نویسی؟ رفیق انوشه پاسخ می‌دهد برای خودم تحلیل می‌نویسم. زندانبان پاسخ رفیق را قانع کننده ارزیابی نمی‌کند، بزور نوشته‌های رفیق انوشه را از دستش درمی‌آورد و پس از نگاهی به دستنوشته‌ها می‌گوید: "دنبالم راه بیفت!". رفیق انوشه می‌رود. می‌رود و دیگر بازمی‌گردد، او را ۲ ماه در سلول انفرادی نکمیدارند و سپس اعدام میکنند.

\* یکی از بچه‌های غیر توده‌ای که مدتی در زندان با رفیق نیک‌آهنگ همسلول بوده است، تعریف می‌کرد که یک بار بازجویان آمدند سراغش و او را بردند. چند روزی بعد او را دوباره به سلول برگرداندند. ولی دیگر این نیک آهنگ کجا و آن نیک آهنگی که برده بودند کجا؟ او را آنقدر شکنجه داده بودند، آنقدر زده بودند که قدرت حرکت نداشت.

\* ناصریان یکی از چند مزدوری بود که در کشتار زندانیان سیاسی نقش مهمی بازی کرد. او هنگامی که گروههای چندده نفری را راهی میدان اعدام می‌کرده و می‌دیده است که آنها سرودخوان به پای چوبه اعدام می‌روند، با دنیایی تعجب می‌گوید: "اینها دیگر کی هستند، دارند اعدام می‌شوند، باز سرود می‌خوانند؟!!"

\* چندی پیش از فاجعه ملی کشتار همگانی زندانیان سیاسی، جمعی از رفقا تصمیم می‌گیرند که برای بهبود شرایط زیست در زندان، کمون تشکیل دهند. برپایی کمون، احتیاج به هیات موسس داشت. در این زمینه با رفقای بانجر به درون بند مشورت می‌شود. همه با تشکیل کمون موافق بوده‌اند، ولی درباره مشخص شدن اسامی هیات موسس اتفاق نظر نداشته‌اند. علت آن هم احتمال نفوذ پلیس در بند و لورفتن بچه‌ها عنوان می‌گردد. بهر تقدیر، کمون تشکیل می‌شود و هیات موسس نیز مشخص می‌گردد. اعضای هیات موسس کمون از زمره نخستین گریه‌هایی بوده‌اند که اعدام می‌شوند. رژیم در مورد این رفقا حتی به بازپرسی مصلحتی نیز دست نمی‌زند، چون پیشاپیش حکم اعدام را برای این عده صادر کرده بود. رفیق شهید اصغر محبوب یکی از اعضای هیات موسس کمون بوده است.

به دنبال شکست فضاحت بار رژیم در جنگ و پذیرش ناگزیر قطعنامه ۵۹۸، حس انتقام سران و افسران جمهوری اسلامی از فرزندان پاکباز خلق

بالا می‌گیرد. در زندانها شکنجه آزار و اعدام به شکل بی سابقه‌ای گسترش می‌یابد.

\* در زندان گورهدشت، برخی مواقع هر روز زندانی را در یک سلول ۲ متر در ۲ متر می‌انداختند و تمام منافذ آنرا هم می‌گرفتند. در چنین شرایطی، زندانی چنان عرق از سرپایش فرو می‌ریخت که کف سلول نیز کاملاً خیس می‌شد.

\* پس از پذیرش قطعنامه از سوی رژیم، مدت چندماه ملاقاتها قطع می‌شود. رشته‌های ارتباطی با بیرون از زندان بریده می‌گردد و عده‌ای از رفقا تصمیم می‌گیرند که دست به اعتصاب غذا بزنند تا علت قطع ملاقاتها را دریابند. ولی در درون بند، عده‌ای به مخالفت با پیشنهاد اعتصاب می‌پردازند و می‌گویند: "وقتی ما هیچ گونه اطلاع درستی از بیرون از زندان نداریم و اصلاً مشخص نیست که چه چیز در حال وقوع است، دست زدن به هر کار تحریک آمیز مجاز نیست؟" اعتصاب غذا به رای گذاشته می‌شود و اکثریت رفقا در آن روزها موافق با اعتصاب نبودند. در حال حاضر دیگر می‌توان گفت که اگر آنروزها اعتصاب سر می‌گرفت، امروز آن تعداد اندک زندانیان آن بند که جان سالم بدر برده‌اند نیز زنده نمی‌بودند.

\* در جریان فاجعه کشتار زندانیان سیاسی، همسران تعدادی از زندانیان سیاسی زن نیز اعدام می‌شوند. در پی اعلام "غوغای عمومی"، زندانیان رژیم به شماری از این زنان قهرمان مراجعه می‌کنند و می‌گویند که شما آزاد هستید و می‌توانید بروید. ولی این گروه از زنان مقاوم در اعتراض به اعدام همسرانشان حاضر به ترک زندان نمی‌شوند. دژخیمان سربین زنان مقاوم را از ته می‌ترسانند و آنها را روانه سلولهای انفرادی می‌کنند.

\* برپایه آماری، ۴۶ نفر از زندانیان "گورهدشت" در فاجعه کشتار همگانی زندانیان سیاسی اعدام شدند.

\* دژخیمان جمهوری اسلامی می‌توانند اعدام به شکل سنتی که با کتار زدن چهارپایه صورت می‌گیرد، بدرد نمی‌خورد، چون بلافاصله اعدامی شناع گردنش قلع و اعصابش فلج می‌شود و به این خاطر به آنصورت درد نمی‌کشد. از اینرو جلدان رژیم، به شیوه جدیدی زندانبان سیاسی را اعدام می‌کردند. این شیوه به قرار زیر بود: طنابی از درون فرقه‌هایی عبور داده و دور کردن زندانی حلقه می‌کردند، بعد ۶ نفر پاسدار، سه نفر یک سر طناب و سه نفر سر دیگرش را می‌کشیدند تا زندانیان کم کم از زمین جدا شده و بهر ورز چرخش شوند. بدین ترتیب زندانی حدود ۶ تا ۷ دقیقه عذاب می‌کشد.

\* بعد از فاجعه کشتار زندانیان سیاسی، در روز دوم اسفند ماه، در زندان گورهدشت ملاقات حضوری، آنهم به همه اقوام زندانیان سیاسی داده می‌شود. برای این ملاقات زندانیان حتی شناسنامه نیز نمی‌خواستند. البته از جریان ملاقات خانواده‌ها با زندانیان فیالمبردار می‌شد.

\* زندانیان سیاسی آزاد شده، موظف شده‌اند که همراه محل خود را به مسئولان زندان معرفی کنند. در صورت تغییر منزل اقامت، محل جدید را نیز باید گزارش دهند.



# درود بر زندانیان توده‌ای و دیگر مبارزان انقلابی دربند!

## یادواره رفیق شهید احمد حیدری زاد مطلق :

### ۱۷ بار شکنجه و بازجویی و سپس ...

رزمنده، دیرین راه بهروزی خلق های ایران، رادمرد فروتن و خوش رو و مهربان، رفیق احمد حیدری زاد مطلق نیز در جریان کشتار زندانیان سیاسی ایران، قربانی سببیت رژیم "ولایت فقیه" شد. جلادان با این جنایت، مرورید درستی را از صدف آغوش خلق ربودند.

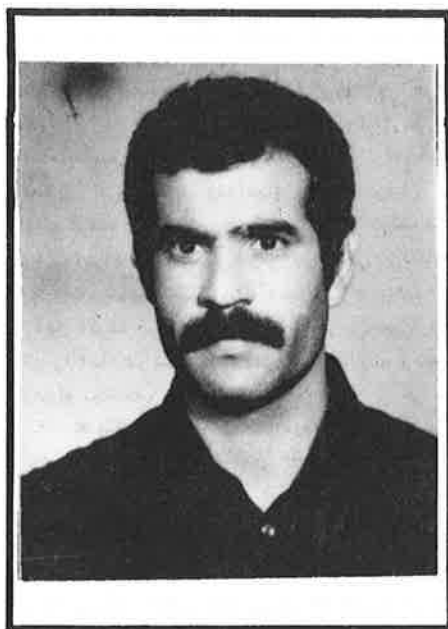
رفیق احمد سالها پیش از انقلاب بهمین پای به عرصه مبارزه در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی نهاد. او که خود در سال ۱۳۳۲ در خانواده ای زحمتکش بدنیا آمده بود، هرگز به پرورندگان خویش پشت نکرد و از اولین سالهای جوانی به مبارزه علیه رژیم ستم شاهی برخاست. بخاطر خصایل پیکارجویانه اش از بدو ورود به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مورد تعقیب و آزار "ساواک" قرار گرفت. نا آنجا که عرصه بر او تنگ شد و ناگزیر به مهاجرت رفت.

اندک زمانی پس از آغاز زندگی در هندوستان به گروه هواداران حزب توده ایران پیوست و در همکاری با رفقای خارج از کشور، به فعالیت افشاگرانه علیه رژیم خودکامه حاکم بر ایران پرداخت. او در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، هنگام سفر شاه به هندوستان، در زمره دانشجویان مبارزی بود که به نشانه اعتراض، به تظاهرات و فعالیت های گسترده ای دست زدند. در این رابطه از سوی پلیس هندوستان بازداشت شد و بیش از یک ماه در زندان بسربرد.

رفیق احمد در سال ۱۳۵۶ در آستانه انقلاب بهمین به کشور بازگشت و با بهره گیری از اندوخته دانش و تجربه ای که طی سالهای اقامت در خارج از کشور کسب کرده بود، پرشورتر و مصمم تر به کار روشنگرانه میان کارگران و زحمتکشان پرداخت. اندکی پس از بازگشت به عضویت "گروه آزادی و برابری" درآمد و در همین حال توانست تحصیل در دانشکده ادبیات را از سرگیرد.

احمد در روزهای پرتاب و تاب شکل گیری جنبش انقلابی شبنامه ها و اعلامیه های ضد رژیم را به میان زحمتکشان می برد و با شرکت در اجتماعات کارگری از لزوم انقلاب و دگرگونی بنیادی در زندگی و سرنوشت کارگران سخن می گفت. زمانی که

انقلاب به پیروزی رسید، او که از شادی سراز پا نمی شناخت، بیش از پیش به صرف نیرویش در راه



زندگی در صدف خویش گهر ساختن است

دردل شعله فرورفتن و نگداختن است

مقصد زنده دلان خواب پریشانی نیست

دزهمین خاک جهان دگری ساختن است



تحقق خواست های زحمتکشان پرداخت و در آذرماه ۱۳۵۸ به همراه یارانش در "گروه آزادی و برابری"

به حزب توده ایران پیوست.

سال های پس از انقلاب در زندگی رفیق احمد بویژه از نظر کار و فعالیت شبانه روزی در راه اهداف انسانی حزب متمایز بود. در نخستین ماه های فعالیت حزبی، از مسئولین سازمان دانشجویی دانشگاه تهران بود و پس از اخراج از دانشگاه در جریان "انقلاب فرهنگی" به عنوان کادر تمام وقت به خدمت حزب درآمد و در مسئولیت های گوناگونی چون عضویت در هیات دبیران کمیته ناحیه جنوب تهران و چندگامی مسئولیت این ناحیه ایفا و وظیفه کرد. بعدها به هیات مسئولین روزنامه "اتحاد" پیوست و در همین حال در شعبه آموزش کمیته ایالتی تهران مسئولیت آموزش منطقه جنوب را بعهده گرفت. آگاهی سیاسی - ایدئولوژیک بالا، پشتکار و پیگیری و تشکیلاتی از ویژگی های چشمگیر کار حزبی او بود، و آمیزش این ویژگیها با خصایل والای اخلاقی و انسانی اش، وجه شاخص شخصیت برجسته او بود. به سائقه همین خصایل کمتر رفیقی بود که سابقه همزمی با او را داشته باشد و مهرش را به دل نگذرد.

پس از یورش ددمشانه ارگان های سرکوبگر رژیم به حزب توده ایران، رفیق احمد حیدری در مرداد ماه ۱۳۶۲ به اسارت آدمکشان رژیم درآمد. از آن روز برای او مرحله دیگری از مبارزه - پیکار برای دفاع از آرمان های والا و شخصیت و هویت انقلابی و توده ای اش آغاز شد.

تا پنج ماه پس از اسارت، جنایتکاران از ارائه هرگونه اطلاعاتی درباره سرنوشت وی خودداری میکردند. هیچکس خبری از او نداشت. دژ خیامی می گفتند: "او را در کردستان یا جتکل های آمل جستجو کنید". بالاخره با تلاش فراوان بستگان، امکان اولین ملاقات با خانواده اش فراهم شد. بعدها آزادی برخی از مبارزان زندانی روشن شد که رفیق احمد تمام این ۵ ماه را زیر شکنجه های شدید جسمی و روحی به سر برده بود. شدت شکنجه ها بحدی بوده که مجبور شده بودند وی را مدتی



## رفقا! دوستان حزب!

در جریان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی فافله ای از فرزندان خلق که در صفوف حزب توده ایران در راه بهروزی و نیکیبختی توده های رنج می رزمیدند، بدست دژخیمان خونریز رژیم به خاک و خون در غلطیدند. بدینوسیله حزب ما از شما می طلبد که هر اطلاع با خاطره ای از زندگی شگوهمند این رفقای شهید - خواه زندگی فردی یا اجتماعی، خواه از سالهای

زندان و خواه سالهای پویندگی در بیرون از زندان - دریافت برای ما ارسال دارید. بزرگداشت روح و راه بزرگ این رفقا وظیفه بس سنگینی در برابر تک تک همزمانشان می گذارد. زندگی سراسر رنج و کار و پیکار و پایداری هر شهید راه خلق می تواند باب دنبابی از آموزش را به روی انسانها باز کند. خواهشمندیم اطلاعات خود و از جمله عکس رفقای شهید را به آدرس "نامه مردم" ارسال دارید.

جاوید باد خاطره تابناک شهیدان راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح!



در بیباکستان بستری کنند. از او می‌خواستند تا از گذشته خود ابراز تنفر کند. اما مگر می‌شد از ده سال ایثار در راه خلق و میهن ابراز ندامت کرد. گذشتن از منافع شخصی و وقف زندگی در راه منافع خلق و میهن البته از نظر دژخیمان گناهی نابخشودنی بود، اما برای رفیق احمد و صدها مبارز قهرمان دیگر حکم ارزشی والا را داشت که می‌بایست در شرایط دشوار نیز آن را پاس داشت. رفیق احمد نزدیک به دو سال در شکنجه‌گاه "اوبین" زیر شدیدترین فشارها قرار داشت. و در چندین مرحله ممنوع الملاقات شد. در مجموع در دوران اسارت خود به اعتراف جلدان ۱۷ بار مورد بازجویی توأم با تعزیر و شکنجه شدید در سلول‌های انفرادی قرار گرفت. اعجاب آور آنکه در جریان این بازجویی‌های پایان‌ناپذیر ملامت فرسا به هیچ یک از مسئولیت‌های حزبی گوناگون خویش "اعتراف" نکرد. سرانجام جلدان، عاجز از برآوردن آرزویش او را به ۲ سال زندان محکوم و به زندان "گوهر دشت" منتقل کردند.

با ورود به زندان مخوف "گوهر دشت" مرحله جدید دیگری از مقاومت و رزم در زندگی رفیق احمد آغاز شد. طی این مرحله که به شهادت او انجامید، رفیق احمد حیدری نماد مقاومت و اتحاد رزمی زندانیان سیاسی زندان "گوهر دشت" به شمار می‌آمد. نقش او در اعتراض‌های مکرر زندانیان به شرایط هولناک زندان بسیار چشمگیر بود. او در آن لحظات حساس تاریخی هر آنچه در توان داشت به کار می‌گرفت تا اشتراک نظر و وحدت عمل میان مبارزان زندانی در اعتراض به رژیم خونخوار را به حداکثر ممکن تعالی دهد. از همین رو در میان زندانیان وابسته به گرایش‌ها و سازمان‌های سیاسی گوناگون از محبوبیت و احترام ویژه‌ای برخوردار بود و از سوی همبندان برای مذاکره با کارگزاران رژیم انتخاب شده بود. و در این موقعیت او نقش بزرگی در سازماندهی چند دوره اعتصاب غذا و دیگر حرکات اعتراضی زندانیان زندان "گوهر دشت" ایفا کرد. در عین حال بخش مهمی از وقت و توان خویش را صرف آموزش سیاسی و تدریس زبان خارجی به همبندان خویش می‌کرد. پس از پایان دوران محکومیت ۲ ساله به بخش معروف به "بند ملی کت‌ها" در زندان گوهر دشت انتقال یافت.

در ماه‌های پیش از فاجعه کشتار، به همبندان گفته بود:

"این دم‌نشان بالاخره سر ما را زیر آب خواهند کرد."

هنگامی که کشتار زندانیان سیاسی آغاز شد، رفیق احمد و گروهی دیگر از مبارزان این بند در حال اعتصاب بودند.

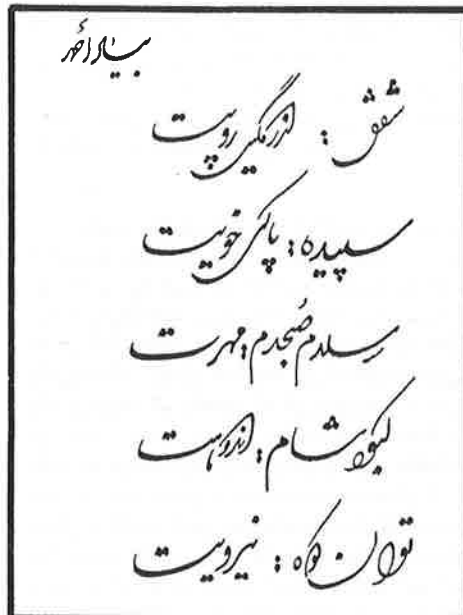
در مرداد ماه ۱۳۶۷ ملاقات تمام زندانیان سیاسی قطع شد و پس از آن دیگر خبری از این انسان پاکباخته به دست نیامد. تنها پس از گذشت ماه‌ها معلوم شد که وی جز "اولین گروه ۲۵ نفره‌ای بود که روز چهارشنبه ۹ شهریور ۱۳۶۷ به دستور خمینی اعدام شده‌اند.

شب پیش از اعدام، رفیق احمد حیدری در

حالی که از شنیدن خبر اعدام رفقا و همزمانش سخت اندوهگین شده بود، در پاسخ به این پرسش که به سوالات بیدادگران چگونه باید پاسخ داد؟ پس از لحظاتی سکوت و تفکر، با سرافراشته و چشمانی درخشان اعلام کرده بود:

"من از ایدئولوژی و آرمان خود دفاع خواهم کرد."

با این سخن، او هم از تکلیف راهی که خود برگزیده بود به دیگران احتراز کرد و هم چنانکه شایسته او بود بی‌هیچ درنگ و تزلزلی عواقب مسئولیتی را که بعنوان یکی از نمایندگان زندانیان سیاسی پذیرفته بود بعداً گرفت. رفیق احمد از همان لحظه به اسطوره‌ها پیوسته بود.



در آخرین روزهای آذرماه ۶۷ به خانواده رفیق گفته می‌شود که برای تحویل گرفتن ساک او مراجعه کنند. همانگونه که انتظار می‌رفت خبر از شهادت رفیق بود. خبری که همه آشنایان و دوستان او را غرق اندوه کرد. محبوبیت او در میان بستگان و دوستان و همسایگان به حدی بود که علیرغم همه خطرات، آشکارا نفرت خود را از رژیم ابراز می‌کردند.

امروز رفیق احمد حیدری به صف شهدای جاودان حزب و انقلاب پیوسته است. این نخستین بار نیست که داغ قهرمانان توده‌ای بردل مام میهن می‌نشیند، و آخرین بار نیز نخواهد بود. تاسفیده دم فتح واپسین، راه دشوار و خونباری در پیش است. کارنامه زندگی سراسر پیکار و ایثار رفیق احمد، مشعل فروزانی بر فراز این راه است.

نام رفیق احمد حیدری را بر قلب خویش حک کنیم و راهش را همچون او استوار پی بگیریم.



## دو شعر از فانی ناظمی

همسر رفیق شهید هوشنگ ناظمی

(امیر نهک آتشین)

### به امیر

آتش،  
لطفات،  
امید،  
چوبه راستی  
سوراخ سوراخ از گلوله‌ها

\*

آنان میتوانند:  
هزارستان را دهان بدوزند  
سرچشمه را گل‌آلود سازند  
گل سرخ را سرببرند.  
خفه کنند  
مهربانی را  
خنده را  
بوسه را،  
اما هیچ چیز را به خاک نتوانند سپرد،  
هیچ چیز را.

## در سپیده دم آتشین

(واپسین سخنان زندانی)

تو، که می‌توانی  
زمزمه رود را در نیمه بیداری  
ولایتی گرم مادران را بشنوی  
تی  
پنجره‌ها را چارتاق بکشایی  
و تن آزادت را در آفتاب بشویی  
نو، که می‌توانی  
خنده زندکار بیچه‌هایت را گوش کنی  
و اشکشان را با سرمستی بنوشی  
تو، که می‌توانی  
با جهان سخن بگویی، بگو!  
من زندگی را ترک می‌کنم تا با امید  
اطمینان دم:  
زنده‌ام!

تابناک باد خاطره شهیدان حزب و جنبش

## آیا خواهیم توانست ...

... همان شبی که خیر اعدام برادرش کورش را آوردند.

... و اولین شمره\* این ازدواج پسری بود که برای ماندگاری یاد برادرش، بر او نام کورش گذاردند.

از ملاقاتها پرسیدم:

روحیه اش چگونه بود؟

مادر گفت:

... کامیوز سراپا عشق بود و ایمان. در پشت شیشه لحظه ای لبخندش را گم نمی کرد. حتی وقتی بهش می گفتم مواظب سلامتت باش و ضایعات شکنجه را مداوا کن، با لبخندی می گفت: "مادر توی چه فکرهایی هستی؟!".

عکس ها را نگاه می کنم. دومین فرزندش را آرش نام گذاری کرده اند... باید رفت. دستخوش احساسات غریبی می شوم. می خواهم در مقابل این مادر سر فرود آورم. چه اکسیر نابی در وجود این موجود نهفته است که دو پهلوان غیور پرورانده است. خداحافظی می کنم. از خانه بیرون

می رزم... با خود می اندیشم چه بسا این مادر پس از گذشت چند روز، دیگر هیچ تصویری از این دیدار در ذهن خود نداشته باشد، ولی من تا پایان عمر نمی توانم این دیدار و آن نگاه غمزه را فراموش کنم. در ذهنم نام کورش و آرش رژه می روند. آیا خواهم توانست یکی از هزاران عموی کورشا و آرشا باشم. تاریخ تولد بچه های کامیوز را از نظر می گذرانم: ۱۸ و ۱۹ بهمن، همخوانی دو سالروز تولد، سازمان فدائیان و کورش و آرش.

زندانی دو رژیم، کادر برجسته جنبش انقلابی میهن درخون تهیه مان بود. منوچهر به حبس ابد محکوم شده بود. منوچهر را باید از آن گونه انسانهای پرشوری دانست که در راه بهروزی مردم کشورمان، جان خود را بی دریغ فدا می کنند و باز همیشه خاضعانه از خود می پرسند: "آیا آنچه باید انجام داده ام؟".

منوچهر در دانشکده فنی درس می خواند. او دارای ذوق هنری قوی بود. کارهایش خواه در بیرون از زندان و خواه در زندان جز ماندنی ترین یادگارهاست. او زیبایی های زندگی را دریافته بود با "خورشید"ش به اینگونه سخن می گفت: "بابا از زندان آزاد شده تا با ما مان ازدواج کند و تر داشته باشد". او می خواست با "خورشید"ش در یک روز پائیزی دنبال یکدیگر بدوند و بدوند و وقتی نفس زنان به هم می رسید، تنگ هم دیگر را در آغوش بگیرند و صدای قهقهه اشان تا آن سر دنیا شنیده شود، روی برگها قدم بزنند و به آهنگ زیر پایشان گوش دهند و بیا...

حال منوچهر رفته است، ولی "خورشید"ش را به یادگار گذاشته است.

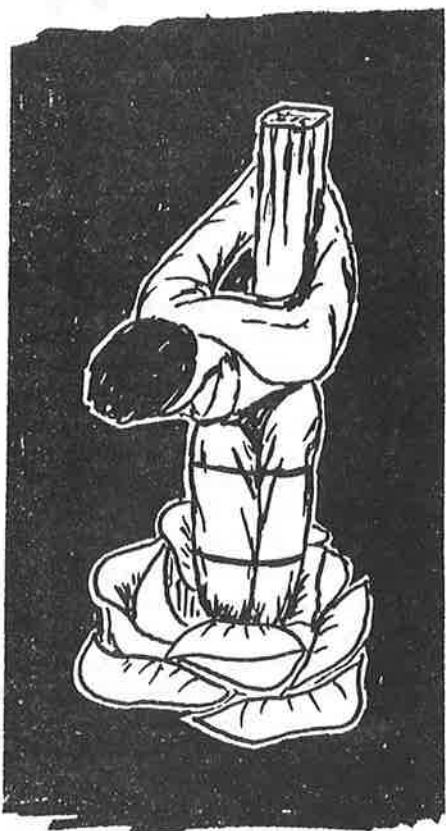
فریاد صیالحی، همیشه در ذهنم با "عقاب" خانلری ندای می شود. اولین بار شعر "عقاب" را از

او شنیدم. در اتاق که باز شد، چهره خندان او را در چارچوب در دیدم، گرم و صمیمانه با همه دست داد، از او اسط سال ۶۰ در کمیته مشترک دربند بود. مدتی گذشت تا با هم نزدیک شدیم. روزی به گفتگو درباره شعر پرداختیم. صحبت از شعر "عقاب" خانلری را به میان آورد و شروع کرد به خواندن آن. شعر بلندی بود و او تقریباً تمامش را از حفظ بود. زندگی زاغ در لجنزار او را مشمئز می کرد و زندگی عقاب او را به هیجان می آورد. تکه های شعر که در خاطرش حک شده بود، نشان از این احساس داشت. با هم قدم می زدیم و او می خواند. حقارت زاغ را عمیقاً حس می کرد و شکوه و عظمت عقاب را ستایش آمیز دنبال می کرد. او خود نیز بر ستیغ البرز خانه داشت و گردشگامش آشیانه این مام پیر وطن؛ از گردش های هفتگی اش با مسر قهرماش "فاطمی" در دره "لالون" می گفت و اینکه در آنجا بر دامنه ای پرشیده از لاله و رودی خروشان در کوههای سر به فلک کشیده، سرکش و مغرور، داستان فتح قله "حله نو" فریبز برایم در تک تک لاله های دره مغرور زنده است و بر بالای سیمرغ البرز، برایم می خواند و با رودخانه در گوشم زمزمه می کند. همانند قله هایش دست نیافتنی باقی می ماند.

محمود بهکیش (سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت) را باید در "آزاده" اش دنبال کرد. دختر نایل محمود را خوب می شناختم. وقتی به ملاقات می آمد. بلافاصله روی شانه بابا سوار می شد. صدای خنده هایش و قیل و قالش همه را به شرف و املی داشت. در همان ده دقیقه او را با خود به درون بند می آورد و غم و شادی زندگی را دوباره مزه مزه می کردیم. محمود در گورهدشت، مدتها نماینده بندی که من نیز در آن زندانی بودم، بود. متانت، صبوری و دوراندیشی و صداقت و پیاپی بردی اش او را به یکی از شاخص ترین چهره های بند بدل کرده بود. بیاد محمود، شعری را که یکی از دوستانم، از قول محمود برای آزاده سروده است و سرایش این شعر درست مصادف می شد با اعدامها، برایتان می آورم:

"آزاده ام!  
می خواستم، زمین هماره بگردد  
— و ماه همه شب برقصد  
— و آفتاب همیشه بی دریغ بدرخشد.  
می خواستم کلیاتک قلبها  
آواز جاودانه همتی باشد  
و نمب بیضی تودر عزای چلچله ای بشکوفد  
می خواستم، که در تنگ ترین قفس، جنگل  
دل گیرترین سلول، شهر  
و کوچکترین خانه، فلانی باشد.  
می خواستم، که "ما" هجابی بلند باشد  
و "من" پیاده سرگشته ای  
که در کسالت راههای دور می پوسد.  
می خواستم، که دستهای تو همیشه بر زهله باشد.  
می خواستم، که انتقاد شدیدترین تنبیه ها باشد.  
و دادگاه جز یک تشریحی صادر نکند.  
می خواستم، می خواستم... اگر بگذارد.

## درد بر زندانیان سیاسی و رزمندگان راه آزادی طبقه کارگر



M.

علی بهکیش (از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اقلیت)، ۱۷ سال بیشتر نداشت که متواری شد و ۱۹ ساله بود که دستگیر شد. با محمود (برادرش) او را در گورهدشت دیدم. بدت شکنجه شده بود. علی می رفت بتدریج به مردی تمام عیار بدل گردد. در عنفوان جوانی، در مقابل پرسش دهشتناک "آری یا نه" و به دیگر سخن بودن یا نبودن قرار گرفت و مردانه به عهد خویش وفا کرد. علی رفت، ولی یاد او ماندنی است...

چشم ۱۹ بهمن ۶۵ بود. علی فعالانه در جشن شرکت می جست. او طی نامه ای که موفق شد آنرا به تریبی به بیرون زندان که دوستان دلبندهش برساند، احساس خود را درباره این روز نوشت. من بیاد این دلاور جوان، تکه هایی از نامه اش را که بخاطر دارم نقل می کنم: "زندگی زیبا و باشکوه است و باشکوهتر از آن انسانهایی هستند که آنرا می سازند. انسانهایی که زیبایی زندگی را دریافته اند و در جستجوی آن لحظه ای از پای نمی نشینند و چه بسیار آنان که در جستجوی زیبایی زندگی، با زندگی خویش به زیبایی آن جان تازه ای بخشیده اند و زندگی را با تمام شیب و فرازهایش چون رودی خروشان به پیش می رانند و هر سدی که بخواهد مسیر آن را قطع کند، چون بهمین عظیم خرد کرده و مسیرش را هموار می کنند، بهمین که اول بار، با همت انسانهایی و الا مسیر ذهنی زندگی واقعی را سنگفرش کرده و در ادامه راهش با بهمین عظیم تر می رفت به آن عینیت بخشیده، تمام سدها را رفته و دفن کند... اما تنها تجربه ای شد برای آیندگان، مطمئناً زندگی زیبا خواهد بود..."





## روز سیزده بدر: فرماندم علیه رژیم

روز ۶ مرداد ماه، روز انتخاب رئیس جمهوری و همه پرسی اصلاح قانون اساسی است. بدون تردید رژیم، پس از برگزاری مصلحتاً انتخابات و همه پرسی، حدود ۲۰ میلیون رای به حساب رئیس جمهور از پیش تعیین شده و نیز در تأیید اصلاحات قانون اساسی از صندوقها بیرون خواهد آورد و آنگاه درباره "محبوبیت و مقبولیت بی سابقه" رژیم جمهوری اسلامی نزد مردم داد سخن خواهد داد. حال برای آنکه خوانندگان "نامه" مردم دید کم و بیش واقع بینانه ای درباره "روحیه" مردم و نظر آنها نسبت به رژیم داشته باشند، هر چند دیر یعنی با گذشت ۲ ماه، چند خبر دریافتی درباره "نحوه"

بر خورد مردم نسبت به برگزاری مناسبتی همانند سیزده بدر که خوشایند سردمداران جمهوری اسلامی نیست، را منعکس می کنیم. به نظر ما شرکت گسترده مردم برای برگزاری مراسم سنتی سیزده بدر خود نمونه ای از نوعی رفتارندوم علیه رژیم است که در آن اکثریت مردم شرکت کردند.

\*\*\*

روز سیزده بدر که بر حسب تصادف، هوای بسیار مناسبی داشت، پارکها، چمنها، کوهها و دشتها و خلاصه هر جای مناسبی که خانواده ها می توانستند با توجه به امکانات خود به آنجا بروند، پر از مرد و زن و کودک و جوان و نوجوان شده بود. هجوم بی سابقه مردم برای برگزاری سنن نیک انسانی مرسوم در کشور برخلاف روز قبل از آن که رژیم مردم را به راهپیمایی دعوت کرده بود و همه در خانه های خود نشسته بودند، نشان از جدایی مردم از جمهوری اسلامی داشت. جوانان با به راه انداختن بساط رقص و پایکوبی و حمایت مردم از آنان که با درگیری با ماموران رژیم توأم بود، جلوه روشنی از این جدایی را نشان دادند. در زیر به چند نمونه اشاره می کنیم:

\* - روز سیزده بدر، جمعیت انبوهی در پارک

مانتاً در تهران بساط خود را گسترده بودند. از جانب مردم به حدی بود که برای ورود به داخل پارک صفهای طولیل بوجود آمده بود. حدود ساعت ۴/۵ بعد از ظهر ماموران کمیته، چند نفر جوان را به جرم آواز خوانی و رقص و شادمانی به اتومبیل گشت مستقر در جلوی، در پارک جلب کردند. مردم اعتراض کرده و ماموران را "هو" کردند. مزدوران برای پراکنده ساختن مردم، اقدام به تیراندازی، هوایی بی دربی کردند. با این کار، هر لحظه به تعداد معترضین افزوده شد و صدای "هو" کردن تا چند کیلومتری به گوش می رسید، کمیته چینی ها از ترس یا به فرار گذاردند.

اتومبیلهای گشت و ماموران مخفی مسلح کمیته ها در گوشه و کنار پارک مواظب اوضاع بودند. در پی اعتراضات قبلی، حدود ساعت ۵/۵ بعد از ظهر، در منتهی الیه پارک، درگیری تازه ای بین مردم و کمیته چینی ها در گرفت. مردم با سنگ شیشه های اتومبیل های گشت را خرد کردند. مزدوران رژیم از کمیته های نواحی دیگر کمک می خواستند. در مدت کوتاهی دهها کمیته چینی جوانان به خشم آمده رانحصر کرده و در صدد دستگیر کردن آنان برآمدند که جمعیت انبوه، محاصره آنان را درهم شکسته و با اعتراض و هو کردن، مانع از دستگیری آنان شدند. اعتراض کنندگان که حدود ۴ تا ۵ هزار نفر بودند یکصد افرادی می زدند. "هو، هو، بی شرفا کم شوید" ...

ماموران در مقابل اتحاد و یکپارچگی مردم عقب نشینی کردند و تدریجاً محل را ترک گفتند. صدای تیراندازی بعد از ترک محل تا مسافت زیادی به گوش می رسید.

## خوش بینی ...

ضد رژیم بر اساس هدفهای مشترک مثلاً در جبهه آزادی و صلح و نیز تلاش برای جذب طیف نیروهای "بی خط" و بی منفعل کنده شده از حاکمیت به جبهه یاد شده. باید توجه داشت که هر قدر جبهه آزادی و صلح نیروهای وسیع تری را به خود جذب کند امکان فروریزی نهایی دستگاه پویشی حاکمیت "ولایت فقیه" بیشتر خواهد بود. متأسفانه در چنین شرایطی هنوز هیچ چشم انداز مطمئنی به تشکیل جبهه واحد برای دستیابی به آزادی و پایه گذاری یک حکومت دمکراتیک مینتی و منگی برای مردم وجود ندارد و رژیم ج.ا. با وجود ضعفهای مغرطی که داردهنوز می تواند با تکیه به سرنیزه و "سربازان گمنام امام زمان" به حکومت ننگین خود ادامه دهد. گویا سبلی واقعیت هنوز به گوش بسیاری از نیروها و تشکل های سیاسی نخورده است.

## "قوه چهارم اعلام نشده"

بر اساس تصمیم "شورای بازنگری" اداره "صد او سیما" به یک فرد "واگذار می شود" و انتخاب او از اختیارات رهبری است. "صد او سیما" حساس ترین مرکز تبلیغاتی کشور است که از همان آغاز انقلاب جناحهای گوناگون در صدد دست یافتن به آن بوده اند و هستند. هر نیروئی فراخور میزان نفوذ و امکاناتش کوشیده است و می کوشد تا از طریق صفحه تلویزیون و میکروفون رادیو صدایش را به گوش دهها میلیون بیننده و شنونده برساند و برای تقویت مواضع خود پشتوانه اجتماعی بیابد. در ابتدای انقلاب که شور آزادی خواهی در کشور ما تبلور چشمگیری داشت، رژیم قادر نبود که کاملاً راه را بر انتشار افکار دمکراتیک از طریق رادیو و تلویزیون ببندد. اما حاکمیت "ولایت فقیه" با گماشتن اشخاص مورد اعتمادش در اس "صد او سیما" و تصفیه این سازمان عریض و طویل از دگراندیشان مبارز و آزادی خواه بتدریج توانست به این "امر مهم" جامه عمل بپوشاند. از آن پس، رادیو و تلویزیون جولانگاه افکار رژیم "ولایت فقیه" گردید. با اینحال، همانطور که اشاره شد، بویژه دو جناح عمده در حاکمیت بر سر تصاحب "صد او سیما" با یکدیگر درگیر بودند.

این زرمه ها زمانی آغاز شد که مسئله سپردن اختیار تعیین مدیرعامل رادیو و تلویزیون به "رئیس جمهوری آینده" (رفسنجانی) مطرح بود. اکنون نیز اگرچه اهرم انتخاب مدیرعامل "صد او سیما" قانوناً در دست رفسنجانی نیست، اما همه برآنند که بین او و خامنه ای، لاقول در شرایط کنونی - توافق ناخوشه ای وجود دارد که در "صد او سیما" هم عمل می کند. بنابراین انتظار دگرگونی های اساسی در میان مسئولان درجه اول "صد او سیما" نیست. اما آیا کسانی که سالهاست وضع موجود در رادیو و تلویزیون را به نفع خود نمی بینند، تسلیم خواهند شد؟ این بعید است. درگیریها بر سر تصاحب "صد او سیما" همچنان ادامه خواهد داشت و تشدید خواهد شد.

## تصحیح و پوزش

در شماره ۲۶۹، تیتر خبری که در صفحه ۷ در داخل کادر درج شده "ضرب و شتم کارگران شرکت کتفنده در مراسم اول ماه مه سندنج" بوده است. هنگام صفحه بندی تیتر خبر مندرج در صفحه ۶ با عنوان "خراج کارکنان واحدهای درمانی تحت پوشش بنیاد شهید" به اشتباه در اینجا تکرار شده است که بدینوسیله با پوزش از خوانندگان ارجمند تصحیح می شود.

## جنایت هولناک "مجاهدان اسلام"

شنبه ۲۱ تیر ماه (۲۲ ژوئیه)، شش موشک از سوی "مجاهدان مسلمان" به کابل، پایتخت افغانستان پرتاب گردید که در نتیجه انفجار آنها در محل‌های پرجمعیت شهر، ۴۰ تن کشته و ۱۱۴ تن زخمی گردیدند. تنها در یک ترمینال انوبوس در مرکز شهر ۲۰ تن جان خود را از دست داده‌اند. سخنگوی وزارت امور خارجه افغانستان، پس از مقایسه تعداد قربانیان و میزان ویرانی‌های ناشی از پرتاب این موشکها با دفعات گذشته، آنرا یکی از سهمگین‌ترین حملات موشکی علیه پایتخت افغانستان ارزیابی کرد.

بیتکمان کسانی که دست به این اعمال ضد انسانی علیه مردم افغانستان می‌زنند، هموطنان بیگناه و مسلمان خود را بنام اسلام، ددمشانه بقتل می‌رسانند، شایسته لقبی جز جنایتکار نیستند. اما مسئولیت اخلاقی دولت‌هایی که این جنگ افزاهای مهلک و ویرانگر را در اختیار این جنایتکاران می‌گذارند، کمتر از مزدوران آلت دستی نیست که آنها را چه‌بسا از روی جهل و نادانی علیه هموطنان مسلمان خود بکار می‌برند.

بیش از پنج ماه پس از بیرون رفتن آخرین سرباز اتحاد شوروی از خاک افغانستان، ارتش این کشور، به‌ویژه با عقب نشاندن نیروهای مهاجم از اطراف شهر جلال‌آباد، ثابت کرد که قادر به دفاع از سرزمین خود هست و اگر دولت افغانستان این همه برآشتی ملی و تشکیل دولت ائتلافی برپایه وسیع و قطع خونریزی و جنگ برادرکشی اصبرار می‌ورزد، تنها علت آن دلسوزی برای منافع وطن، انسان‌دوستی و آگاهی برای واقعیت است که ادامه جنگ برادرکشی به زبان وطن و مردم افغانستان است.

دکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور افغانستان که بارها و بارها آمادگی افغانستان را برای اعلام آتش‌بس و قطع فوری جنگ برادرکشی اعلام کرده و در هر فرصتی آن را تکرار می‌کند، این روزها از نو خواستار آن شد که دولت آمریکا، به‌عنوان یکی از تضمین‌کنندگان قراردادهای ژنو، نفوذ خود را برای قطع خونریزی‌ها بکار برد. اما مردم جهان شاهد بودند که رئیس جمهور آمریکا صراحتاً اعلام کرد که دولت وی همچنان به تجهیز کردن "مجاهدان مسلمان" به جنگ افزاهای مدرن ادامه خواهد داد و حتی وسایلی در اختیار آنان خواهد گذاشت که بتوانند با آنها فرودگاههای افغانستان را ویران سازند. روشن است که اینگونه سلاحهای مرکب آمریکایی، از طریق کشور پاکستان، یکی دیگر از امضاکنندگان قراردادهای ژنو در اختیار به اصطلاح "ائتلاف هفتگانه" گذاشته می‌شود که ستادهای فرماندهی و مراکز آموزش نظامی‌شان در خاک آن کشور است. ضمناً ارتش پاکستان و کارشناسان نظامی خارجی، از جمله عربستان سعودی، در عملیات تروریستی "مجاهدان" علیه مردم

افغانستان شرکت مستقیم دارند. در حالیکه دولت‌های اتحاد شوروی و افغانستان تمام تعهدات ناشی از قراردادهای ژنو را موبه‌موا اجرا کرده‌اند، دولت‌های آمریکا و پاکستان این قراردادهارا آشکارا زیرپا می‌گذارند و می‌کوشند از راه به‌دست آوردن پیروزی نظامی، دست‌نشانندگان خود را به حکومت برسانند. برای دولت‌های آمریکا و پاکستان این امر اهمیتی ندارد که امیال ناپاک و شومشان به‌بهای قربانیان روزافزون و ویران شدن افغانستان تمام می‌شود. آنها روی حسابهای غلطی که برای خود کرده‌اند بر این پندارند که چون در زمان حاضر، کشورهای سوسیالیستی با مشکلات معینی دست‌بگریبانند، میتوان در دوران استعماری گذشته را بصورت نو استعمار تجدید کرد و کشورهای "جهان سوم" را به زانده‌های کشورهای امپریالیستی غرب تبدیل ساخت.

اگر دولت‌های امپریالیستی واقعا هم طرفدار پایان دادن به مناقشات متعلقه‌ای و صلح‌اند باید با قطع تحویل سلاح به ضد انقلابیون افغانی و عمل به تعهدات ناشی از قراردادهای ژنو، راه را برای برقراری صلح پایدار در افغانستان هموار کنند.

بقیه  
از  
صفحه ۷



به ما می‌نویسند

\*

روز سیزده بدر، در یکی از جنگل‌های تفریحی گرگان، اتومبیل گشت کمیته متوجه بزن ویکوب گروهی در جنگل می‌شود. این عده که اصلاً آنها را "شُرودی" می‌گویند، اقلیت قومی‌ای هستند که پنجاه سال پیش به گرگان مهاجرت کرده‌اند و باوجود گذشت سالها هنوز آداب و سنن و فرهنگ خاص خود را حفظ کرده‌اند. افراد کمیته‌چی با آنها تمام حجت می‌کنند که در برگشت، باید بساطشان را جمع کرده باشند. ولی موقع برگشت (باتعدادی دیگر از اتومبیل‌های گشت) می‌بینند وقتی به‌حرف آنها گذاشته نشده و اوضاع به روال سابق است. کمیته‌چی‌ها به آنها اخطار می‌دهند، ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند، در پی آن، درگیر می‌شوند. در جریان زدوخورده، کمیته‌چی‌ها کتک مفضلی از "شُرودی"ها می‌خورند و یکی از ماشینهای کمیته نیز مورد حمله قرار می‌گیرد. کمیته‌چی‌های مسلح یکی از آنها را دستگیر و باخود به گرگان می‌برند.

روز چهاردهم فروردین، "شُرودی"ها به صورت جمعی با پارک کردن وانت و دیترو سابل نقلیه شخصی‌ای که داشتند، در "خیابان خمینی"، خیابان اصلی شهر، راهپندان ایجاد می‌کنند و به سمت کمیته حرکت کرده و جلوی آن دست به ترحم می‌زنند و خواهان آزادی فرد دستگیر شده می‌شوند، کمیته ابتدا تلاش می‌ورزد که آنها را متفرق سازد ولی موفق نمی‌شود. کمیته، شصت نفر مفیدی، امام جمعه شهر را در جریان قرار می‌دهد و از او کسب تکلیف می‌کند. نور مفیدی، که اوضاع را ناچون می‌بیند اعلام می‌کند که "کارخان از ابتدا غلط بوده و لذا بهتر است او را آزاد کنید". در پی آزادی فرد دستگیر شده، "شُرودی"ها محل را ترک می‌کنند.

\*

در پارک جنگلی چیتگر در غرب تهران، روز سیزده بدر غلغله بود. مردم باهر شیوه وسیله ممکن سعی می‌کردند که سیزده بدر را برخلاف میل رژیم خوش بگذرانند. از دایره و تنه و قابلمه و غیره... برای زدن و رقصیدن استفاده می‌کردند. زنها و مردها به بهانه رقصادن بچه‌ها خود می‌رقصیدند. در یکی از گوشه‌های پارک زنان ترکمنی که لباس محلی پوشیده بودند غوغا می‌کردند و انبوه جمعیت را جذب تماشای خود کرده بودند. ماشین گشت کمیته سرسید. ابتدا کمیته‌چی‌ها می‌خواستند از بلندگو تذکر بدهند و مردم را متفرق کنند، ولی چون تعداد کثیر استقبال کنندگان از رقص خانمهای ترکمن را دیدند، ترسیدند درگیری پیش بیاید، بواشکی صحنه را ترک گفتند.

### به برنامه‌های

## رادیوی زحمتکشان ایران

### گوش فرادهید!

هم میهنان عزیز! کارگران و زحمتکشان! رادیو زحمتکشان ایران بانگ رسا و زبان بی‌بند و آزاد توده‌های رنجبر میهن ماست. به برنامه‌های رادیوی زحمتکشان ایران گوش فرادهید و شنیدن آن را به دوستان و آشنایان خود توصیه کنید.

رادیوی زحمتکشان ایران هر شب در ساعت ۱۹ پمدت یکساعت روی امواج کوتاه، ردیف ۲۸ متر (۱۰۸۷۰ کیلو هرتز)، ۴۹ متر (۶۳۲۰ کیلو هرتز)، ۶۰ متر (۴۷۷۵ کیلو هرتز) برنامه پخش می‌کند. این برنامه در ساعت ۲۰ همانروز و ۶ صبح روز بعد تکرار می‌شود.

برای رادیوی زحمتکشان ایران به آدرس:

P.B. 49034  
10028 Stockholm 49  
Sweden

زیرنامه بنویسید:

## برقراری "جبهه آزادی و صلح"؛ سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"!

NAMEH MARDOM

NO: 270

1 August 1989

نامه مردم

Addresses: 1. P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden

2. Dr. W. SILBERMAYR, PF. 398, A-1141 WIEN, ÖSTERREICH

نشانی‌های ۱ -  
پستی ۲ -